

بررسی جلوه‌های ادبیات تطبیقی در «در امواج سند» و «مقتل سلطان تاج الدین»

فرشته ناصری*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۷

چکیده

اشعاری که به روایت حوادث و شخصیت‌های تاریخی یک ملت می‌پردازند از آن رو که دارای پیامدهای غرورآفرینی در فرهنگ آن ملت هستند، جایگاه برجسته‌ای در متون ادبی دارند. در این میان شعر «در امواج سند» حمیدی شیرازی که دارای مؤلفه‌های تعلیمی، تاریخی و حماسی ایرانیان در مقابله با یورش مغولان است و از سویی شعر مشابهی در ادبیات عرب با عنوان «مقتل سلطان تاج الدین» محمد الفیتوری شاعر معاصر سودان که روایتگر نبرد قبائل مسالیت در سودان با استعمار فرانسه در سال ۱۹۱۰، که به نبرد دروتی معروف است، از این دسته است. در این پژوهش دو شعر مذکور بر اساس مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی بررسی و تطبیق داده شده است تا دریابیم این دو شاعر در بیان روابط و مناسبات اجتماعی اشعار خویش، از چه تمهیداتی بهره جسته‌اند و کلام آن‌ها تا چه حد توانسته در ایجاد فضای مناسب شعری و شخصیت‌پردازی قهرمانان، با بهره‌گیری از نشانه‌ها و دلالت‌های گوناگون، در بیان مبانی تعلیمی و شاخصه‌های آن، توفیق یابد.

کلیدواژگان: حمیدی شیرازی، حمله مغول، شعر معاصر سودان، نبرد دروتی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

ادبیات هر ملتی آینه‌ای از اندیشه‌ها و فرهنگ آن ملت است که با زبانی هنری و در انواع مختلف ادبی بیان شده است. آثار ادبی از نظر شکل و محتوا و بر اساس ویژگی‌ها و تفاوت‌های خود، در دسته‌های گوناگونی قرار می‌گیرند. با وجود این، برخی از شاهکارهای ادبی، تلفیقی از چند نوع ادبی است. در واقع نگاه کردن از یک منظر خاص به آثار ادبی برجسته و محدود کردن زاویه دید در بررسی آن، نمی‌تواند جنبه‌های متنوع آن را به طور کامل نشان دهد. مظاهر میهن پرستی، فداکاری و تحکیم مبانی ملیت، همان ارکانی است که مبانی اصلی ادب تعلیمی را که گره خوردگی محتوایی بسیاری با ادبیات غنایی دارد، فراهم می‌آورد. ماهیت اصلی ادبیات تعلیمی نیکی (خیر)، حقیقت و زیبایی است و این مفاهیم، آرمان اصلی پادشاهان، حکومت‌ها و انسان‌های پاک اندیش است که عملکرد هر یک در دوران‌های گوناگون می‌تواند بستر و مظهر اصلی نوع ادب تعلیمی و شاخصه‌های آن را فراهم آورد.

ماهیت ادبیات تعلیمی و شاخصه‌های برجسته آن نشانگر آن است که ادبیات چیزی فراتر از سرگرمی و بیان احساسات و عواطف صرف است. ادبیات ملتی که دارای سوابق فرهنگی و اندیشه‌های والا و انسان‌ساز است مشحون از فرهنگ، تفکر، آیین‌ها، اندیشه‌ها و دستورالعمل‌های اخلاقی و پیشنهادهای و راهکارهای انسانی است که با لطایف و ظرایفی هنری بیان شده است. از سویی دیگر باید توجه داشت که ورود به عرصه شعر در گذشته مانند دوران معاصر به سادگی و بدون آگاهی از دانش‌های گوناگون میسر نبوده است. از همین رو است که برخی شاعران همچون ختّام، فردوسی، سعدی و... علاوه بر تسلط بر فنون شاعری حکیم نیز بوده‌اند.

ادبیات تعلیمی از قدیمی‌ترین انواع ادبی پس از اسلام بوده است، اگرچه رگه‌هایی از آن را می‌توان در ادبیات ایران قبل از اسلام نیز جست و یافت.

قرن بیستم برای بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی با پدیده ناخوشایند استعمار همراه بود؛ ملت‌های استعمارزده، به طرق مختلف به این جریان واکنش نشان دادند. شاعران این کشورها نیز سعی کردند که با روش‌های مختلفی به مقابله با استعمار و دشمنان دخالت‌گر بر آیند. یکی از راه‌هایی که شاعران برای تقویت حس ملی‌گرایی در

میان مردم و مقابله با دشمنان بیگانه انتخاب کرده‌اند، خلق ادبیات تعلیمی در شعر معاصر بود. شاعر با توصیف جانفشانی‌های ملت خویش در دوره‌های دور یا نزدیک تاریخ، جایگاه آن ملت را به لحاظ برخورداری از مناسبات اجتماعی معین می‌سازد و روح عزت نفس را در آن می‌پروراند.

وی با ذکر دلآوری‌های شخصیت‌های مؤثر تاریخ کشورش در برهه‌های حساس تاریخ از آنان قهرمانانی بی‌همتا و شاخص می‌سازد. این رویکرد، یعنی قهرمان‌سازی و اسطوره‌سازی از عملکرد شخصیت‌های نیکو خصال، یعنی امری که در شعر و ادبیات تعلیمی دوره معاصر جایگاه ویژه‌ای دارد.

بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و بیان نمادین در سروده‌ها، شخصیت‌ها را بازآفرینی می‌کنند و عرصه‌ای به وجود می‌آید تا در این آثار هنری شخصیت‌های تاریخی، ملی و دینی و همچنین ارزش‌هایی چون پایداری و بقا در مقابل تهاجم دشمنان و بیگانگان پررنگ شوند. شاعران در این راه از قهرمانان اسطوره‌ای به عنوان نماد استفاده کرده و از آن برای کشف و شهود و بازآفرینی حقیقت یاری می‌جویند و در این راه از موضوعاتی مانند توجه به مذهب و تعالیم دینی، پند و اندرز، آگاهی، فضایل اخلاقی و عفت کلام که بیان‌کننده فضایی تعلیمی و اخلاقی است، بهره می‌گیرند.

اگرچه ایران کم‌تر در بند استعمار مستقیم بوده اما همواره غیر مستقیم کشورهای استعمارگر چشم طمع بر آن دوختند، بنابراین در شعر معاصر فارسی، گرایش به شعرهایی با لحن تعلیم و تربیت و قهرمان‌سازی از شخصیت‌های تاریخی به منظور تقویت روحیه ملی، برای مقابله با استعمارگران، امری طبیعی به نظر می‌رسد.

پژوهش حاضر با بررسی تطبیقی دو شعر «در امواج سند» حمیدی و «مقتل سلطان تاج الدین فیتوری» و در پی پاسخ به پرسش زیر است:

- با توجه به بررسی دلالت‌مندی نمادها در دو اثر، زمینه‌های مشترک دو اثر در شاخص‌های تعلیمی، حماسی، عرفانی بیانگر چه نتیجه‌ای است؟

پیشینه پژوهش

در پژوهش‌های قبلی آثار این دو شاعر از رویکردهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته و حتی شعر ایشان با شعر شاعران دیگری، با تحلیلی تطبیقی قرائت شده است. از جمله

این بررسی، مقاله مهدی ماحوزی و مصطفی عرفانی (۱۳۹۲)، با عنوان «تأثیرپذیری مهدی حمیدی شیرازی از شاعران پیشین» است که نویسندگان در آن، به بررسی تأثیر شاعران گذشته‌ای چون، رودکی، فردوسی، فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی، ناصر خسرو قبادیانی، مسعود سعد سلمان، خاقانی و نظامی بر شعر حمیدی پرداخته‌اند. میرجلیل اکرمی و مسعود دهقانی (۱۳۹۳) در «نقد و بررسی تأثیر شعر غربی در شعر «مرگ قو»ی حمیدی شیرازی»، تأثیر تصاویر شعر غربی را در شعر «مرگ قو» از حمیدی شیرازی مورد بررسی قرار داده‌اند. در خصوص فیتوری نیز، بارزترین کار تطبیقی که انجام شده است، مقاله امیرحسین رسول نیا و مریم آقاجانی (۱۳۹۱) با عنوان «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری» است که این دو، در این مقاله، به بررسی تطبیقی درونمایه‌هایی چون توجه به مسائل اجتماعی، وطن، عشق در شعر دو شاعر پرداخته‌اند. اما در این پژوهش این دو اثر در مرحله اول به صورت مجزا عناصر دلالت‌مند در حوزه تعلیمی، حماسی و سایر عناصر مرتبط شناسایی شده است و سپس با نگرش تطبیقی به تحلیل و بررسی این دو اثر پرداخته شده است.

تبیین مبانی محتوایی و موضوعی دو شعر

از نمونه‌های عالی شعر معاصر حماسی و تعلیمی، در «در امواج سند» حمیدی شیرازی است؛ یاحقی این چهارپاره را تداعی‌گر رشادت‌های ایرانیان و سلطان خوارزمشاه در برابر مغول می‌داند (یاحقی، ۱۳۸۱: ۱۸۷). حمیدی شیرازی این شعر را در قالب یک داستان به نظم در آورده است. این داستان از فضا سازی تصویری و بیان حسی مناسب و تأثیر گذاری بهره‌مند است (ر.ک: عابدی، ۱۳۹۳: ۱۰).

در بخش ادبیات مقاومت معاصر عرب نیز شرایط مشابهی وجود دارد. یکی از کشورهای عربی که در قرن بیستم طعم تلخ استعمار را چشیده، سودان است؛ این کشور در قرن بیستم، دستخوش تعرض و اشغال کشورهای استعمارگری چون فرانسه و انگلیس بوده است. غلبه استعمار در شعر و ادبیات داستانی سودان، تأثیر بسزایی گذاشت به طوری که شاعران و ادیبان، به استعمار واکنش‌های فراوانی نشان داده‌اند. در این راستا محمد الفیتوری، شاعر معاصر سودانی، که سخنان وی نقطه مقابل استعمار قرار دارد و

در دنیای عرب با عنوان «شاعر آفریقا» شناخته می‌شود، تجربه شعری‌اش را از پایان دهه پنجاه میلادی آغاز نمود و با یک شور زائد الوصفی از آزادی آفریقا سخن گفت و یک گفتمان قومیتی خاصی در شعر خود ایجاد نمود (فضل، ۱۹۹۸: ۵۶).

از شعرهای تعلیمی معروفی که فیتوری در مقابله با استعمار گفته است، شعر «مقتل سلطان تاج‌الدین» (کشته شدن سلطان تاج‌الدین) است؛ سلطان تاج‌الدین، سلطان منطقه مسالیت در غرب دارفور و از قهرمان‌های ملی سودان و فرمانده جنگ‌های قبیله‌های مسالیت در غرب سودان علیه نیروهای فرانسوی بود و در سال ۱۹۱۰ در جنگ موسوم به دروتی شهید شده است (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۰). فیتوری در این شعر که از دفتر «عاشق من آفریقا» است، به توصیف دلوری‌های سلطان تاج‌الدین و همراهانش در مقابله با استعمار می‌پردازد و سلطان را به عنوان یک قهرمان ملی سودان به تصویر می‌کشد. او در این شعر از سبک روایت استفاده می‌کند و در قالب یک داستان به قصیده خود یک انسجام ارگانیک متکاملی می‌دهد (السویلیم، ۱۹۶۶: ۱۰۲).

شعر «مقتل سلطان تاج‌الدین» در فضایی همسان با «در امواج سند» سروده شده و این امر اشتراکاتی را بین این دو قطعه شعر ایجاد کرده است. شاید آنچه موجب نزدیکی فضای این دو شعر به هم شده است، سرایششان در دوره‌ای کم و بیش همزمان باشد. حمیدی این شعر را در سال ۱۳۳۰ شمسی سرود؛ دوره‌ای که با طمع کشورهای غربی برای تسلط بر ایران همراه است و فیتوری نیز این شعر را در سال ۱۹۶۴ م یعنی در سال‌های پرآشوب آغازین بعد از استقلال سودان، منتشر شده است. در این دوره ملی‌گرایی و بازگشت به خویشتن در بسیار از بخش‌های خاورمیانه و کشورهای آفریقایی رواج می‌یافت و این همان چیزی است که سنگ بنای اصلی قرابت بین این دو قطعه شعری را ایجاد می‌کند.

تحلیل تطبیقی دلالت‌های شاخص تعلیمی در دو شعر

هدف از نگارش این مقاله، نشان دادن ذهنیت مشابه دو کشور شرقی است که اتفاقاً اسلام و عرفان سرچشمه‌های هویتی مشترک این دو ملت را شکل می‌دهند که آینه تمام‌نمای مردمانی باشد که در دوره‌های بعد با الهام از آن حوادث به حفظ دستاوردهای

ملی خود پردازند. هرچند در روساخت این دو قطعه ویژگی‌های حماسی بیش از مضامین دیگری مانند امر و نهی و توصیفات تغزلی و امثالهم دیده می‌شود اما از نظر زیرساخت، بسیاری از داستان‌ها بر پایه مفاهیم تعلیمی نظیر سیاست، عرفان، دین، اخلاق، تربیت و ... بنا نهاده شده است. این مقاله با رویکرد ادبیات تطبیقی و گرایش با مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی است که مبتنی بر اصل تشابه و همانندی است. این مکتب ادبی با تأکید بر مطالعات فرهنگی مبتنی بر نقد ادبی است (صدرایی و ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۲۵). در این دو شعر، *سلطان خوارزمشاه و سلطان تاج‌الدین* به منزله دو قهرمان برای ملت ایران و سودان معرفی می‌شوند. دو قهرمان مذکور در سیر داستان، رفتارهای نسبتاً مشابهی را از خود نشان می‌دهند؛ این تشابه می‌تواند نظریه جوزف کمپل در خصوص قهرمانان را تأیید نماید. کمپل، با تأثیرپذیری از نظریه ناخودآگاه جمعی کارل گوستاو یونگ، قائل به وجود یک قهرمان واحد در آثار اسطوره‌ای و حماسی است که در طول دوران، خود را با چهره‌های متعدد نشان می‌دهد. در واقع، ربط این نظریه به یونگ از این روست که به قهرمان به عنوان یک کهن‌الگو نگاه می‌شود؛ در دیدگاه یونگ نیز کهن‌الگو، صورت‌های ذهنی در ناخودآگاه جمعی بشرند که در طول دوران با چهره‌های متفاوت تکرار می‌شوند. با خواندن نظریه کمپل به این مطلب می‌رسیم که چطور داستان‌ها معادل و موازی یکدیگرند (حیدریان و حاجی هادیان، ۱۳۹۴: ۳۰). بر این اساس، می‌توانیم بگوییم که سبب شباهت شخصیت *جلال‌الدین خوارزمشاه و سلطان تاج‌الدین*، می‌تواند تأثیر ناخودآگاه جمعی بر شعر باشد.

با عنایت به آنچه ذکر شد به بررسی تطبیقی مبانی شاخص و مشترک این دو اثر به لحاظ مبانی ادبیات تطبیقی آمریکایی با تکیه بر روابط و مناسبات ادبیات تعلیمی و دلالت نمادها می‌پردازیم:

دلالت نماد رنگ (سرخ و سیاه)

نماد، بیان هنرمندانه اندیشه شاعر است. نماد «نشانه مدلول و معنا است که همواره در پس پرده‌ای قرار دارد و خود را به وضوح و روشنی به خواننده نشان نمی‌دهد» (dorand, 1964:3) به نقل از قائم مقامی، ۱۳۸۸: ۴۹).

از مهم‌ترین ابزارهای یک شاعر بکارگیری نماد رنگ‌هاست. شاعر با این امکان، احساسات مبهمش را بیان می‌نماید. به همین منظور، هیچ شاعر سخنوری را نمی‌توان یافت که رنگ، بخشی از تجربه شاعری او نباشد. حمیدی شیرازی و محمد الفیتوری نیز به عنوان دو شاعر صاحب ذوق و توانمند در شعرهای‌شان از این ابزار هنری استفاده نموده و یکی از زیباترین و هنرمندانه‌ترین این کاربردها را در اشعار خویش به کار برده‌اند.

حضور قاطع رنگ سرخ و سیاه در این دو شعر، ارتباط مستقیم به درونمایه اصلی هر یک از آن دو دارد؛ چراکه شعر حکایت‌گر جنگی خونین ضد دو ملت ایران و سودان و کشته‌شدن بسیاری از دلاوران و قهرمانان این دو ملت است؛ به عبارتی، دو تابلوی هولناک از دوران شوم سیطره مغول بر ایران و دست‌درازی فرانسه بر خاک سودان را پیش روی خواننده قرار می‌دهد؛ اشعاری که حکایت‌گر کشتار و سیطره دوره‌ای از ظلمت بر دو ملت ایران و سودان است. در شعر حمیدی سرخی از همان آغاز نمایان می‌گردد، او در بیت اول با وصف غروبی که رنگ قرمز زعفرانی‌اش را بر سر جنگجویان می‌ریزد، فضایی ملامال از سرخی و اضطراب را در ذهن خواننده ترسیم می‌کند:

به مغرب سینه‌مالان قرص خورشید	نهان می‌گشت پشت کوهساران
فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ	به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران

(حمیدی، ۱۳۶۳: ۳۴۱)

شاعر در دو بیت زیر با استفاده از واژه‌های خوناب شفق، خون‌آلوده، دریای خون، صحنه نبرد را در تابلوی شعری‌اش با رنگ سرخ رنگ‌آمیزی و به نمایش می‌گذارد:

به خوناب شفق در دامن شام	به خون آلوده ایران کهن دید
در آن دریای خون در قرص خورشید	غروب آفتاب خویشتن دید

(همان)

پریشان حال آهوبچه‌ای چند	سوی مادر دوان وز وی گریزان
چه اندیشد آن دم کس ندانست	که مژگانش به خون دیده تر شد

(همان)

از واژگان کلیدی «خون» است که بسامد بالایی در این قصیده دارد؛ شاعر در جایی سرهای جنگجویانی که بر زمین می‌غلطند به گویی خون‌آلود تشبیه می‌کند و در جایی دیگر، تصویر سپیده‌دمی از خون را می‌کشد و با هم‌آیی دو ترکیب آتش‌ترک و خون تازیک، فضایی پرحرارت و سرخ‌فام را در ذهن مخاطب ترسیم می‌نماید:

ز سمّ اسب می‌چرخید بر خاک به سان گوی خون‌آلوده سرها
(همان)

اگر یک لحظه امشب دیر جنبد سپیده‌دم جهان در خون نشیند
به آتش‌های ترک و خون تازیک ز رود سند تا جیحون نشیند
در آن باران تیغ و برق پولاد میان شام رستاخیز می‌گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت

(همان: ۳۴۲)

اما رنگ آمیزی خیال شاعر در شعر «در امواج سند» تنها با یک رنگ سرخ نیست، بلکه شاهد سیاهی و تیرگی نیز می‌باشیم و شاعر احساسات گوناگون خویش را با این آمیزش القا می‌کند. حمیدی با این تلفیق و با استفاده از ترکیب «دریای خون در دشت تاریک» احساس سرشته از شور و خشم و هراسش را توأمان بیان می‌کند:

میان گردهای تیره چون میغ زبان‌های سنان برق می‌زد
نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

(همان)

شعر «مقتل سلطان تاج‌الدین» نیز به مانند «در امواج سند» با وصف شفق و آسمانی سرخ‌رنگ، در هنگامه غروب آغاز می‌شود و شاعر با تصویر ابر سرخی در کرانه غربی آسمان که باریدن نگرفته، فضای سرخی را بر بالای سر جنگجویان شعرش ترسیم می‌کند:

«فوق الأفق الغربی سحاب أحمر لم یمطر/ والشمس هنالک مسجونة/ تتنزی شوقا منذ سنین/ والریح تدور کطاحونة/ حول خیامک یا تاج الدین» (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۰)

- بر بالای کرانه غربی ابری سرخ‌فام دیده می‌شد که باریدن نگرفته بود/ و خورشید در آنجا زندانی بود/ سالیان سال از سر اشتیاق به سرعت حرکت می‌کرد/ و ای تاج‌الدین، باد به سان آسیابی گرداگرد خیمه‌هایت می‌چرخید شاعر در ادامه، دشمنان تاج‌الدین را در صحنه‌ای با رنگ قرمز عجین می‌سازد و با کاربرد واژه لهب(اخگر) و توپ‌های قرمزرنگ، فضای شعر را با واژگانی که سرخی از آن‌ها می‌بارد، به تصویر می‌کشد:

«یا تاج‌الدین/ الأعداء أمامک.. فارجع/ لهب.. وقذائف حمر»(همان: ۳۱۲)

- ای تاج‌الدین، دشمنان در پیش‌اندر هستند/ پس بازگرد/ اخگرهاست و توپ‌هایی سرخ‌رنگ

رنگ سیاه، در شعر «مقتل سلطان تاج‌الدین» در هنگامه مرگ تاج‌الدین بر صحنه شعر فرو می‌افتد و فیتوری با مرگ تاج‌الدین رنگ سیاه را بر فضای شعر حاکم می‌کند؛ فیتوری با توصیف اینکه تیرهای شلیک‌شده به سمت تاج‌الدین از تاریکی‌ها آمدند و با مرگ او چهره دروتی(مکان جنگ) با ابرها دژم شد و تیره‌گون گشت، پوششی از سیاهی بر فضای شعر می‌افکند.

«وأتت بضع رصاصات/ خجلات مضطربات/ أقبلن من الظلمات/ فرأینا تاج‌الدین/ ... وتجهم وجه(دروتی) بالسحب وأظلم/ وأتت بضع رصاصات/ خجلات مضطربات/ أقبلن من الظلمات»(همان: ۳۲۱)

- چند تیر آمدند/ شرمگین و آشفته‌حال/ از تاریکی‌ها آمدند/ ما تاج‌الدین را دیدیم/ .. و چهره دروتی با ابرها دژم گشت و تیره‌گون شد/ و چند تیر آمدند/ شرمگین و آشفته‌حال/ از تاریکی‌ها آمدند

در بررسی و تبیین مبانی انواع ادبی و نمادها، توجه به تاریخ و فرهنگ یک سرزمین که برخاسته از روابط و مناسبات اصلی آن سرزمین باشد، در ساختار و پیکره اصلی آن گونه ادبی و آن نماد، از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و همانطور که پیش از این اشاره شد، گاهی تلفیق چند گونه ادبی را در یک گونه ادبی، در اثر درهم‌آمیختگی عناصر و مضامین گوناگون می‌بینیم. حضور دو رنگ سیاه و سرخ، پیش از هر چیز به ناخودآگاه شاعر و تأثر عاطفی او از حوادث مورد بحث باز می‌گردد. انعکاس شدت کشتار

و وقایع تلخ از مرگ انسان‌ها در بیان شاعر با بهره‌گیری از رنگ سرخ و الهامات ناشی از آن نظیر اضطراب و شادی و خشم میسر می‌گردد (ویلز، ۱۳۷۴: ۱۳۶) که تلفیق هر یک از رنگ‌ها در اثری می‌تواند خود الهام بخش نوع ادبی خاصی نیز باشد. همانطور که در دو شعر حمیدی و فیتوری الهام بخش ادب تعلیمی و دلالت‌های شاخص آن است.

اضطراب، خشم و ترس از شکست همگی با رنگ قرمز تداعی می‌شود، زیرا علاوه بر اینکه سمبل خونی است که با خشونت ریخته می‌شود (دی و تایلور، ۱۳۸۷: ۱۲) تداعی‌کننده نیروهای مافوق طبیعی است که عموماً با جنایت و غارت پیوند خورده است (همان: ۱۶).

رنگ سرخ و سیاه نیز اعتراض شاعر را در برابر نیروهای غارت‌گر نشان می‌دهد سیاهی نابودی روحیه افسردگی است (پورحسینی، ۱۳۸۲: ۸۳) و سرخی (در فرهنگ اعراب پیش از اسلام)، رنگ خشک‌سالی و مرگ بوده است (ر.ک: شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۷۰). حمیدی و فیتوری، شروع دوره استعمار در سودان و استیلای مغولان بر ایران را با سایه‌افکندن تاریکی و سیاهی بر شعر که با نابودی و مرگ تناسب دارد، مطرح می‌کنند. رنگ سیاه که «تیره‌ترین رنگ‌هاست، نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می‌گردد؛ لذا بیانگر فکر پوچی و نابودی است» (لوشر، ۱۳۷۳: ۹۷).

بر پایه این نگاه، رنگ تیره در شعر هشداردهنده پایان حیات فرهنگی ایرانیان و شروع دوره‌ای از انحطاط است و برای سودانیان نیز از سیطره استعمار بر خاک ایشان حکایت می‌کند؛ از این حیث، تیرگی دلالتی مناسب با اسطوره‌های ایرانی دارد؛ زیرا بر اساس اسطوره‌های ایرانی سیاه نمایانگر دوره پیش از ظهور منجی است و این دوره، دوره سراسر تاریکی است (ر.ک: هینلز، ۱۳۸۲: ۸۱-۱۰۰-۱۰۳). از جنبه‌ای دیگر نیز می‌توان بررسی نمود؛ در انتهای شعر، فیتوری بر قهرمان کشورش مویه می‌کند و حمیدی نیز با خودکشی زنان و فرزندان *سلطان جلال‌الدین*، اشک بر چشمانش جاری می‌سازد و اینچنین با تصویر سیاهی که رنگ عزا و ظلمت است (ر.ک: اپلی، ۱۳۷۱: ۲۸۴) احساسش را بیان می‌کند. تمامی این ویژگی‌های متعدد پیرامون رنگ‌ها در ساختار روایی داستان خواننده را به نوعی خودآگاهی جمعی فرا می‌خواند.

دلالت نماد زمان

چهار نماد زمان روز، شب، غروب و خورشید را می‌بینیم که همگی در گرد محور خورشید می‌چرخند. در واقع، عنصر زمان، در هر دو شعر، لحظه غروب است؛ یعنی لحظه‌ای که روز به پایان رسیده و وارد شب می‌شود و خورشید در حال نهان شدن است. فیتوری در ضمن توصیف غروب، دو بار از عبارت «الشمس المسجونة» (خورشید زندانی) استفاده می‌کند:

«فوق الأفق الغربي سحاب أحمر لم يمطر/ والشمس هنالك مسجونة/ لكن الشمس المسجونة/ والريح الحبلی الملعونة/ ما زالت مثل الطاحونة/ تجرى... تجرى حول خیامک/ تجرى من خلفک وأمامک» (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۰)

- بر بالای کرانه غربی، ابری سرخ‌فام دیده می‌شد که باریدن نگرفته بود/ و خورشید در آنجا زندانی بود/ اما خورشید زندانی و باد آبستن لعنتی/ همواره به سان آسیاب بود/ گرداگرد خیمه‌هایت می‌چرخید و می‌چرخید/ از پشت و روبه‌رویت می‌چرخید

حمیدی از خفتن آفتاب بخت و استیلای شب بر روز سخن می‌گوید. در تحلیلی که ماکس مولر در کتاب «اسطوره و اسطوره‌شناسی» از نمادها ارائه می‌دهد، به خورشید می‌پردازد و در آن سعی می‌کند «فرایند تدریجی خورشید را که طلوع می‌کند، به نقطه اوج خود در ظهر می‌رسد و سپس شب غروب می‌کند، بر فرایند پیوسته وضعیت رشد؛ کودکی، بزرگ‌سالی و پختگی و سپس سال خوردگی و مرگ ناگهانی که تقریباً هر انسانی در زندگی سپری می‌کند، منطبق سازد» (نامور مطلق و عوض‌پور، ۱۳۹۵: ۹۷). در خوانشی دیگر، خورشید را که بزرگ‌ترین و مؤثرترین پدیده طبیعی است به عنوان بزرگ‌ترین الگوی قهرمانی به حساب می‌آورد و عقیده دارد که «فرایند سه‌مرحله‌ای خورشید (به هنگام صبح، طلوع - به هنگام ظهر، اوج گرفتن - به هنگام شب، غروب) الگویی برای همه قهرمانان در همه روایت‌های اسطوره‌ای اقوام هند و اروپایی می‌شود» (کدام قهرمان است که این مراحل سه‌گانه آماده‌سازی، افتخار و سقوط یا شکست را سپری نکرده باشد؟) (همان). بنابراین دلالتی که از خورشید دریافت شد، عبارت «الشمس المسجونة» و «آفتاب خفته» بر خود قهرمان و عمر او دلالت دارند و نمادهای

روز و غروب و شب، نشانگر زندگی و لحظه‌های پایانی عمر و مرگ قهرمان یا سلطنت و سلطه او هستند.

از همین روست که در بیتی از شعر حمیدی شیرازی، فرود آمدن شب با پنهان شدن فروغ خرگه خوارزمشاه قرین شده و در جایی دیگر خفتن آفتاب بخت، با خفتن شاهی بی‌تخت در آبسکون آمده است:

نهران می‌گشت روی روشن روز	به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان	فروغ خرگه خوارزمشاهی

(حمیدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)

دل خوارزمشه یک لمحہ لرزید	که دید آن آفتاب بخت خفته
ز دست ترکتازی‌های ایام	به آبسکون شاهی بی‌تخت خفته

(همان)

با عنایت به مصادیق متعدد سه نماد اصلی زمان (خورشید، روز و شب)، در این دو قطعه شعری، می‌توان اینگونه اظهار داشت که تبیین مبانی اصلی این دو شعر با بهره‌گیری از مبانی ادب مقاومت می‌تواند روایتگر عناصر تعلیمی نابی باشد که در اوج مشقت‌ها، مقاومت و پایداری را سرلوحه تمامی اقدامات خود می‌دیدند. به طوری که در اوج ستم‌ها و ظلمت‌ها، غیورانه از دیانت و از خان و مان و زن و فرزند خود دفاع می‌نمودند و با حفظ اصالت و پای‌بندی به آن، مدبرانه با مصایب روبه‌رو می‌شدند و این امر، همان آیین عبرت و عنصر تعلیم همگان در طی اعصار و قرون است که می‌تواند همان گذرگاه عبور از رذایل به خصایص نیکو باشد.

دلالت نماد افکار

نخستین رفتار مشابهی که از دو قهرمان در دو شعر مورد بحث دیده می‌شود، دلهره و اضطراب است؛ بی‌شک به حکم ویژگی‌های قهرمانی و دلآوری که شخصیت‌های اصلی در این دو شعر دارند، اضطراب ایشان بر اثر ترس از جان خویشتن نیست؛ بلکه سبب آن، هراس از سیطره بیگانگان بر خاک و کشته‌شدن هزاران هزار هموطن است.

دل خوارزمشه یک لمحہ لرزید	که دید آن آفتاب بخت خفته
---------------------------	--------------------------

ز دست ترک‌تازی‌های ایام به آبسکون شهی بی‌تخت خفته

(همان)

فیتوری هرچند به شکل مستقیم از اضطراب سلطان تاج‌الدین صحبتی به میان نمی‌آورد، اما وقتی رفتار او را پیش از شروع جنگ به تصویر می‌کشد، دلهره در آن کاملاً مشهود است:

«وأشار إلینا تاج‌الدین / وأطل بعینیه کالحالم.. / فی قلب السهل الممتد / ثم تنهد: / الحرب الملعونة / یا ویل الحرب الملعونة» (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۱)

- تاج‌الدین به ما اشاره کرد/ و به سان فردی که رؤیا می‌بیند، چشمانش را دل دشت ممتد انداخت / سپس آهی کشید و گفت: / جنگ نفرین شده / ای وای بر این جنگ نفرین شده

عنصر دوراندیشی و اطلاع از آینده‌ای دردناک، سبب اضطراب دو شاعر است و در مراحل بالتر تصویری از غیرت و شهامت آنان را به تصویر می‌کشد:

به خوناب شفق در دامن شام	به خون‌آلوده ایران کهن دید
در آن دریای خون، در قرص خورشید	غروب آفتاب خویشتن دید
به پشت پرده شب دید پنهان	زنی چون آفتاب عالم افروز
اسیر دست غولان گشته فردا	چون مهر آید برون از پرده روز
چه اندیشید آن دم کس ندانست	که مژگانش به خون دیده تر شد
چون آتش در سپاه دشمن افتاد	ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد

(حمیدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)

سلطان تاج‌الدین اندوه‌وار، فرجام این جنگ را توصیف می‌کند و از پیش می‌گوید که این جنگ دهشتناک موجب کشته‌شدن بسیاری از آن‌ها خواهد شد:

«ومضى السلطان یقول لنا / ولبحر الدین: / - هذا زمن الشدة یا إخوانی / هذا زمن الأحزان / سیموت کثیر منا / وستشهد هدی الودیان / حزنا لم تشهده من قبل ولا من بعد» (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۲)

- سلطان شرع به سخن‌گفتن برای ما و برای (برادرش) بحر الدین نمود: این زمانه سختی است ای برادران / این زمانه اندوه است / و بسیاری از ما خواهند مرد / و

این دشت‌ها اندوهی را می‌بینند که نه از پیش دیده‌اند و نه بعد خواهند

دید

علم به ماجرای مرگ در مقابل دشمنان بستر اصلی روابط و مناسباتی را فراهم می‌آورد که با دنیادوستی کاملاً در تقابل است و این امر همان تسلیم الهی بودن در مقابله باناسازگاری‌های روزگار است. پیام‌های اخلاقی در بیان شخصیت‌های این دو قطعه شعری، به دو شیوه درونمایه داستانی و بیان مستقیم تبیین شده است.

یکی از رازهای ماندگاری «در امواج سند» اراده‌هایی است که از آبشخورهای فکری، دینی و ملی سرچشمه گرفته است و از آنجا که عاطفه نهفته در آن، انسانی است نه شخصی، جامعیت و شمول آن از زمان و مکان خاص، فراتر است و همه آفاق را در بر می‌گیرد و این همان امری است که نگاه خواننده را در پی تحکیم ستون‌های مقاومت وجود خویش در راستای حفظ ارزش‌های وطن دوستانه و عبرت آموز از وقایع، در پی خود می‌کشد و او را به سوی عناصر و مضامین ناب تعلیمی در جهت پرورش جسم و روح با حفظ ارزش‌های متعالی سوق می‌دهد.

اگر امشب زنان و کودکان را	ز بیم نام بد در آب ریزم
چو فردا جنگ بر کامم نگیرد	توانم کز ره دریا گریزم
شبی آمد که می‌باید فدا کرد	به راه مملکت فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید	رهاند از بهر اهریمن وطن را

(همان)

دلالت نماد مرگ

ویژگی مشترک دیگر این دو قهرمان این است که هر دو به قصد نابودی فرمانده دشمن به قلب سپاهشان می‌زنند و در ابتدا بسیاری از سربازان دشمن را می‌کشند؛ تفاوت بین این دو در این مورد این است که *جلال‌الدین* به سبب انبوه سپاهیان دشمن، در کشتن چنگیز ناکام می‌ماند، اما *سلطان تاج‌الدین* موفق می‌شود و فرمانده فرانسوی را به قتل می‌رساند:

زبان نیزه‌اش در یاد خوارزم	زبان آتشی در دشمن انداخت
----------------------------	--------------------------

خم تیغش به یاد ابروی دوست
در آن باران تیرو و برق و پولاد
در آن دریای خون در دشت تاریک
به هر جنبش سری بر دامن انداخت
میان شام رستاخیز می‌گشت
به دنبال سر چنگیز می‌گشت
(حمیدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)

بدان شمشیر تیز عافیت سوز
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت
سرانجام آن دو بازوی هنرمند
ز کشتن خسته شد وز کار وا ماند
پشیمان شد که لختی ناروا ماند
چو آگه شد که دشمن خیمه‌اش جست
(همان)

بر اساس نقل قول‌های روایت‌شده و سپس نوشته‌شده وقتی که جنگ دروتی به اوج خود می‌رسد، سلطان تاج‌الدین خود را از اسب به پایین می‌اندازد و خود را به فرمانده فرانسوی می‌رساند و او را به زمین می‌زند؛ سپس این دو تن، با هم درگیر می‌شوند و بعد از آن مردم صدای سه تکبیر را می‌شنوند که این سه تکبیر، سه ضربه شمشیر را در پی خود دارد که باعث به خاک افتادن فرمانده فرانسوی می‌گردد (شاکر عبدالرسول، ۲۰۱۸). سلطان تاج‌الدین بعد از کشتن فرمانده فرانسوی بسیاری از سربازان دشمن را به قتل می‌رساند:

«وهجمت فأجفل قائدهم/ وانشق ستار/ کان ستار رصاص/ کان ستارا من نار/ نصبوه فی وجهک صفین/ کی لا تری قائدهم بالعين لکنک یا فارس أقدمت/ فوق المدفع بالسيف مشیت/ ولحقت بقائدهم فانهار/ صاروا بعد القائد/ قطعان غنم/ طاردهم بجنودک/ عبر الفلوات/ عبر دروتی عبر الأکمات/ قتلاک من الأعداء قد ملأوا الساحات» (الفیتوری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۷)

- حمله کردی و فرمانده‌شان گریخت/ و پرده درید/ پرده گلوله‌ها/ پرده‌ای از آتش بود/ که به شکل دو صف در پیش رویت گمارده بودند/ تا که فرمانده‌شان را نبینی، اما تو به پیش رفتی/ با شمشیر بر بالای توپ راه رفتی/ و خود را به فرمانده‌شان رساندی و او به زمین خورد/ و آن‌ها بعد از فرمانده به سان گله‌های

گوسفند شدند/ با سربازانت آن‌ها را در دشت‌ها تعقیب کردی/ در دروتی و در
میان بیشه‌زاران/ کشته‌هایت از دشمن، دشت‌ها را پر نمود

دلالت نماد حوادث طبیعی

وجه مشترک دیگری که بین *سلطان تاج‌الدین و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه* دیده می‌شود، این است که این دو قهرمان به مانند بسیاری از قهرمان‌های حماسی، اسیر حوادث و عوامل اثرگذاری هستند که از اختیار آن‌ها خارج است. این مسأله را در حماسه‌هایی که پایان تراژیک دارند مشاهده می‌کنیم. در این آثار، شاهد تقابلی بین قهرمان و نیروهای سرنوشت، طبیعت و جامعه هستیم. به عبارت دیگر قهرمان دستخوش سرنوشت و تقدیر یا گرفتار بلایای طبیعی قرار می‌گیرد (ر.ک: صالحی دارانی، ۱۳۹۵: ۸۸-۸۹). در دو شعر مورد بحث نیز، دو قهرمان اسیر طبیعت هستند، *سلطان محمد خوارزمشاه* با سپاهی کم، از یک سو در برابر خود، سپاهیان انبوه مغول را می‌بیند و از سوی دیگر دریا راه را بر او بسته است و راه فراری ندارد. به همین خاطر در نهایت مجبور می‌شود فرزندانش را به دریا بریزد و زنان نیز به تبع، فرزندان خود را به دریا می‌اندازند. این تقابل بین قهرمان و طبیعت به زیبایی در شعر «در امواج سند» به تصویر کشیده شده است:

خروشان ژرف بی‌پهنا کف‌آلود	دل شب می‌درید و پیش می‌رفت
از این سد روان در دیده شاه	ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت
نهاده دست بر گیسوی آن سرو	بر این دریای غم نظاره می‌کرد
بدو می‌گفت اگر زنجیر بودی	تو را شمشیرم امشب پاره می‌کرد

(همان)

پس آنکه کودکان را یک به یک خواست	نگاهی خشم آگین در هوا کرد
به آب دیده اول دادشان غسل	سپس در دامن دریا رها کرد
زنان چون کودکان در آب دیدند	چو موی خویشتن در تاب رفتند
وز آن درد گران بی‌گفته شاه	چو ماهی در دهان آب رفتند
شهنشه لمح‌های در آب‌ها دید	شکنج گیسوان تاب داده

چه کرد از آن سپس تاریخ داند به دنبال گل بر آب داده
(حمیدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)

سلطان تاج‌الدین نیز در نهایت، اسیر حوادث طبیعت می‌گردد؛ از یک سو خورشید در آستانه غروب است و هوا تاریک می‌گردد و در همین تاریکی هواست که تیرها به سوی او شلیک می‌شوند و از سوی دیگر، باد از جلو و پشت سر بر خیمه‌هایش وزیدن می‌گیرد:
«لکن الشمس المسجونة/ والريح الحبلی الملعونة/ ما زالت مثل الطاحونة/ تجری..
تجری حول خیامک/ تجری من خلفک وأمامک/ -یا تاج‌الدین/ یا تاج‌الدین/ ما زال
عداتک مختبئین/ أیدیهم راعشة.. ورصاص بنادقهم/ أتت بضع رصاصات/ خجلات
مضطربات/ أقبلن من الظلمات»

- اما خورشید زندانی/ و باد بارور ملعون/ هموار مثل آسیاب/ گرداگرد خیمه‌هایت
جریان داشت و جریان داشت/ از پس و پیشت جریان داشت/ ای تاج‌الدین/ ای
تاج‌الدین/ هنوز دشمنانت پنهان‌اند/ دستانشان لرزان است و تیر تفنگ‌هایشان/
شرمسار و مضطرب/ از تاریکی‌ها آمدند

تن دادن به پستی و زشتی‌ها از جمله رذایل اخلاقی و در مقابل عزت نفس است. یعنی به همان اندازه که عزت نفس ستودنی است، تن دادن به پستی‌ها ناپسند و مورد نکوهش است. این امر اساس مبانی ادب تعلیمی است که به خوبی در جزئیات وقایع شعری هر دو شاعر قابل نقد و بررسی است. انسان موجود آزادمندی است و خداوند این صفت را درون او به ودیعه گذاشته است. شاعران ایرانی همواره از دیرباز بر اصول اخلاقی تأکید می‌نمودند. انسان موجودی است که خداوند او را برای هدفی معلوم آفریده است و او باید پس از شناخت هدف غایی خود با تلاش و کوشش برای رسیدن به آن هدف حرکت کند و همانطور که در قطعه پایانی شعر حمیدی نیز بیان شده است، پاسداشت حقوق تمامی انسان‌هایی که در جهت قرب الهی و در دفاع از سرزمین و هموطنان خود در سراسر جهان، جانفشانی‌ها نموده و با بهره‌گیری از روابط و مناسبات گوناگون در خلق مبانی عبرت‌انگیز، نقش آفرین بوده‌اند، امری ضروری است.

این امر همان هدف غایی ادب تعلیمی و شاخصه‌های متعدد آن در طی اعصار و قرون

است:

بلی، آنان که از این پیش بودند
از این داستان گفتم که امروز
به پاس هر وجب خاکی از این ملک
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک
چنین بستند راه ترک و تازی
بدانی و بر هیچش نبازی
چه بسیار آن سرها که رفته
خدا داند چه افسرها که رفته
(همان)

نتیجه بحث

بی شک ذهن بشر در شرایط یکسان، واکنش‌های کم و بیش همسانی را از خود نشان می‌دهد و این اصل را می‌توان در خوانش تطبیقی آثار ادبی متعدد مورد توجه قرار داد؛ چراکه شرایط یکسان جامعه نویسنده و شاعر، دغدغه‌ها و رویکردهای یکسانی را فراروی آن‌ها قرار می‌دهد. این امر، در خصوص شعر معاصر عربی و فارسی تا حد زیادی قابل بررسی است. قرابت در اوضاع و رویکردهای سیاسی و اجتماعی و تعلیمی ایران و بسیاری از کشورهای عربی در قرن بیستم، موجب نفوذ مسائلی چون ملی‌گرایی، استعمارستیزی و مقاومت در حوزه ادبیات گردید. بهره‌گیری از منابع غنی ادبیات تعلیمی از دو قطعه شعر فیتوری و حمیدی در این پژوهش، تنها اشتراک فکری و تجربه شرایط یکسان تعلیمی، سیاسی و اجتماعی در دوره معاصر را نشان نمی‌دهد، بلکه اشتراک میراث فکری و فرهنگی اسلام و تصوف را نیز به زیبایی به تصویر می‌کشد. عرفان و تصوف مائده‌ای روحی است که فیتوری از دوران کودکی از آن بهره یافته و روحش را با آن صیقل می‌داده است. او شاعری صوفی‌مسلك است که در یک محیط صوفیانه به درجه کمال راه یافته و همین امر بستر مناسبی را جهت تطبیق آثار وی با بسیاری از شاعران فارسی‌زبان نظیر حمیدی شیرازی فراهم می‌آورد.

کتابنامه

- اپلی، ارنست. ۱۳۷۱ش، **رؤیا و تعبیر رؤیا**، ترجمه دل‌آرا قهرمان، تهران: فردوس و مجید. بهار، محمد تقی. ۱۳۸۲ش، **سبک شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)**، تهران: امیرکبیر.
- پورحسینی، مزده. ۱۳۸۴ش، **معنای رنگ**، چاپ اول، تهران: هنر آبی.
- حمیدی، مهدی. ۱۳۶۳ش، **فنون شعر و کالبدهای پولادین آن**، تهران: انتشارات گلشائی.
- دی، جانانان و لسلی تیلور. ۱۳۸۷ش، **روان شناسی رنگ (رنگ‌درمانی)**، ترجمه مهدی گنجی، تهران: نشر ساولان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۵ش، **صور خیال در شعر فارسی**، تهران: آگه.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳ش، **انواع ادبی**، تهران: فردوس.
- فضل، صلاح. ۱۹۹۸م، **نبرات الخطاب الشعری**، القاهرة: دار قباء للطباعة والنشر والتوزیع.
- الفیتوری، محمد. ۱۹۷۹م، **دیوان**، الطبعة الثالثة، بیروت: دار العودة.
- لوشر، ماکس. ۱۳۷۳ش، **روان شناسی رنگ‌ها**، ترجمه ویدا ابی‌زاده، تهران: درسا.
- نامور مطلق، بهمن و بهروز عوض‌پور. ۱۳۹۵ش، **اسطوره و اسطوره‌شناسی نزد ماکس مولر**، تهران: نشر موغام.
- هینلز، جان. ۱۳۸۲ش، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۸۱ش، **جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبیات معاصر فارسی نظم و نثر**، تهران: جامی.

مقالات

- احمد، سویلم. ۱۹۶۶م، «محمد الفیتوری والصیحة الإفريقية»، **الفکر المعاصر**، العدد ۱۵، صص ۱۰۲-۱۰۰.
- اکرمی، میرجلیل و مسعود دهقانی. ۱۳۹۳ش، «نقد و بررسی تأثیر شعر غربی در شعر «مرگ قو»ی حمیدی شیرازی»، **نشریه زبان و ادب فارسی** (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، س ۶۷، ش ۲۲۹، صص ۴۱-۲۳.
- حیدریان شهری، احمدرضا و منصوره حاجی هادیان. ۱۳۹۴ش، «بازخوانی سفر قهرمان در داستان **هفت خوان رستم و معلقه عنتره بن شداد عبسی**»، **مجله زبان و ادبیات عربی** (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق)، ش ۱۳، صص ۵۷-۲۹.
- خراسانی، محبوبه. ۱۳۸۷ش، «**اخلاق نویسی در ایران و جایگاه اخلاق جلالی**»، پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۰.

رسول نیا، امیرحسین و مریم آقاجانی. ۱۳۹۱ش، «واکاوای رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س ۳، ش ۶، صص ۹۴-۷۵.

صالحی دارانی، حسین محمد. ۱۳۹۵ش، «تراژدی در اساطیر ایران و یونان»، مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه، س ۲، ش ۲/۱، صص ۹۷-۸۶.

صدراپی، رقیه و آزاده ابراهیمی. ۱۳۹۹ش، «تطبیق منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه "سیرانو دو برژراک" از منظر بیش‌متنیت ژرار ژنت»، مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، سال چهاردهم، شماره ۵۶، صص ۷۷-۵۳.

عابدی، کامیار. ۱۳۹۳ش، «مهدی حمیدی شیرازی؛ شاعر و عاشق (در صدمین سال تولد او)»، عصر مردم، س ۱۹، ش ۵۲۴۷، ص ۱۰.

عبدالرسول، شاکر. (۱۴ یولیه، ۲۰۱۸)، «مقتل السلطان تاج الدین فی شعر الفیتوری»، برگرفته از لینک:

<https://sudanjem.com/2018/07/>

علیجانی، محمد و محمد آهی. ۱۳۹۶ش، «تحلیل تطبیقی ویژگی‌های حماسی و داستانی شاهنامه و بیوولف»، متن‌پژوهی ادبی، س ۲۱، ش ۷۳، صص ۲۸-۷.

قائم‌مقامی، آناهیتا سادات. ۱۳۸۸ش، «نماد دریا و خورشید در آثار آلبر کامو»، فصلنامه ادبیات فارسی، س ۵، ش ۱۴، صص ۵۶-۴۷.

لک، منوچهر. ۱۳۸۴ش، «درآمدی بر شناخت اسطوره و تبیین کارکردهای هویت بخش آن در شعر جنگ»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۳، صص ۸۴-۶۳.

ماحوزی، مهدی و مصطفی عرفانی. ۱۳۹۲ش، «تأثیرپذیری مهدی حمیدی شیرازی از شاعران پیشین»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، س ۶، ش ۱، صص ۳۵۵-۳۳۱.

